

نشت نشاط و بوم فرهنگ‌ها

سمیه لیاقت

مدرس و پژوهشگر حوزه سنجش و اندازه‌گیری
عکاس: سید حسین میرکمالی / قزوین

دو فرهنگ است، اما در شرایطی که گروه یکس برای کمک به منطقه محروم با فرهنگ آن منطقه مواجه می‌شود، ماجرا پیچیده‌تر از هم‌نشینی فرهنگی است. در چنین شرایطی، **تعامل ناهم‌تراز میان دو فرهنگ** برقرار خواهد شد؛ گاه از این جهت که اهالی منطقه به واسطه شرایط اقتصادی که سال‌ها داشته‌اند خود را در سطح فرهنگی پایین‌تری فرض می‌کنند و تمام تفاوت‌های فرهنگی میان خود و گروه یکس را عامل این وضعیت و محرومیت می‌بینند. بنابراین، علاوه بر اینکه گفت‌وگوهای دو فرهنگ، ناخودآگاه در دو سطح بالا و پایین شکل می‌گیرد، اهالی منطقه را از خرده‌فرهنگ خود بیزار می‌کند یا سبب گسست عاطفی آن‌ها از فرهنگشان می‌شود. ارتباط مستمر در این شرایط ناهم‌تراز می‌تواند به فرهنگ بومی آسیب بزند.

گاهی هم فرد یا گروه خیر به واسطه برتری شرایط اقتصادی خود، تعامل ناهم‌تراز برقرار می‌کند و فرهنگ منطقه نیز به واسطه نیاز اقتصادی ناچار است این رفتار از بالا به پایین را تاب بیاورد. **مسئولیت حراست از فرهنگ بومی** با تمام مؤلفه‌هایش و احترام به آن، بیش از مردمان آن منطقه به عهده

در سال‌های اخیر تلاش‌های گسترده‌ای برای مشارکت در توسعه کمی و کیفی آموزش و حرکت به سمت عدالت آموزشی در مناطق محروم صورت گرفته است. سازمان‌های مردم‌نهاد، خیریه‌ها، گروه‌های جهادی، خیرین و ... نیز در برنامه‌های مختلف و با انگیزه‌های متفاوتی درگیر این تلاش شده‌اند. چنین رخدادی از نظر تعامل اجتماعی گروه‌های متعدد جامعه با یکدیگر ارزشمند است. همچنین، جنبه‌های مثبت و مؤثری برای ایجاد انگیزه و نشاط در میان مردمان مناطق مختلف دارد و همدلی و همراهی و در نهایت، احساس خوب را در کل جامعه منتشر می‌کند. در کنار ویژگی‌های مثبت مشارکت گروه‌ها، آسیب‌هایی نیز وجود دارد که توجه منطقی به آن‌ها ضروری است. بر آن شدیم در این نوشتار نگاهی به این آسیب‌ها داشته باشیم.

بوم‌فرهنگ‌ها و من‌های متعدد

اولین و پررنگ‌ترین ماجرای که مبتلابه حرکت‌های این‌چنینی است، اثرات تعامل فرهنگی است. در حالت عادی، تعامل دو فرهنگ جنبه‌های مثبتی دارد که اولین آن‌ها آشنایی افراد با فرهنگ یکدیگر در نتیجه هم‌نشینی



گروه‌هاست. حتی اگر این فرهنگ با باورهای ارزشی شخصی «من» به‌عنوان یک خیر یا فعال اجتماعی فاصله داشته باشد، جزئی از یک کل و بخش ارزنده‌ای از میراث ملی همه ماست که باید برای پاسداشت آن کوشید.

ذره‌بینی برای جست‌وجوی نداشته‌ها

در اولین سفر به مناطق محروم، با معلمان ابتدایی درباره مشکلات آموزشی مصاحبه می‌کردم و می‌دیدم که این جمله مدام تکرار می‌شود: «متأسفانه ما در اینجا هیچ امکاناتی نداریم»؛ حال آنکه طبیعت بکر با همه وسعت و داشته‌هایش به‌عنوان آزمایشگاهی برای تجربه کردن و آموختن، حداقل برتری آنان نسبت به امکانات معلمان ابتدایی پایتخت بود. این «باور به نداشتن» سبب شده بود که معلم با حسرتی عجیب نسبت به موقعیت همکارانش در پایتخت حرف بزند و حتی کاربردهای آسان دارایی‌های طبیعی خود و دانش‌آموزانش برای یادگیری در بستر طبیعت را از دست بدهد و برای نمونه، نتواند تمرینی از کتاب درسی را که مربوط به خوب شنیدن است انجام دهد؛ زیرا گمان می‌کرد برای خوب شنیدن، هیچ وسیله صوتی - تصویری الکترونیکی‌ای در

**برای تمام
برنامه‌هایی که در
جهت توسعه و
عدالت اجتماعی
اجرامی کنند،
چه در دولت چه
بیرون از آن، باید
توانمندسازی
اتفاق بیفتد؛ یعنی
اهالی منطقه را
توانمند کنند برای
حرکت در جهت
رفع مشکل و حل
مسئله**

روستا وجود ندارد!

من همان‌جا وسط مصاحبه چند قلم از داشته‌هایشان را نام بردم و از حسرت خودم و معلمان پایتخت برای داشتن آن امکانات طبیعی در مدرسه سخن گفتم. کم‌کم ورق برگشت و

یکی یکی آن‌ها خاطرات سفرهایشان به شهرهای بزرگ و تهران را مرور کردند. این اتفاق بدون برنامه‌ریزی بود ولی سبب شد در تمام سفرهای بعدی حواسم باشد که داشته‌های منطقه را مطرح و با معلمان مرور کنیم. باید یادم می‌ماند که نگاهم به برخوردار بودن یا محرومیت درست و متعادل باشد تا نگاه برخی از ساکنان مناطقی که به آن‌ها سفر می‌کردم، شکننده نشود، در بستر یک تعامل مستعد برای ناهم‌ترازی. **نکند سوغات سفرهای گروهی به مناطق محروم ایجاد حس درماندگی یا تعمیق آن باشد.**

آن چشم‌های شاد

بچه‌های روستا لبریز از شورند، کودک و نوجوانشان؛ کنجکاوند برای اینکه بدانند فلان خیر یا فلان گروه چه فرقی با آن دیگری دارد. پر از سؤال‌اند و همین ویژگی مشتاقشان می‌کند برای بازی و هم‌کلامی. گروه هم فرصتش بیش از معلم و پدر و مادری است که همیشه کنار بچه است. این‌طور می‌شود که رفتارهای گروه‌ها بیش از همه می‌تواند روی بچه‌ها تأثیر بگذارد؛ مخرب یا سازنده. وقت سفرها حواسم را جمع می‌کنم که شوق بازی با بچه‌ها آن‌چنان نکند که معلم و والدین را با من مقایسه کنند.

«جایزه نمی‌دین خاله؟» «چی آوردین عمو؟»

این سؤال‌های بچه‌ها در یکی از سفرها از گروه بود: «جایزه نمی‌دین خاله؟ ببینین چادر سر کردم!» معلوم شد گروه‌های قبلی آن‌قدر با جایزه رفت و آمد کرده‌اند که به عمو/خاله جایزه‌ای بدل شده‌اند. این اتفاق، این رواج عادت چشم به دست دیگران داشتن، یکی از آفت‌های محبت نسنجیده است که عزت‌نفس کودکان را نشانه می‌گیرد و حتی بزرگ‌ترها را درگیر می‌کند. در یکی از سفرها، بازی «گردو شکستم» را به بچه‌ها یاد دادم و این، بهتر از مداد و دفترهایی بود که فلان بانک و مؤسسه مالی - اعتباری برای تبلیغ خود به منطقه فرستاده بود. دوست دیگری هم با کاغذ و تا، ساخت‌های کاغذی یادشان داده بود.

«کاسه‌های چه کنم» یا «من می‌توانم»

غربی‌ها اسمش را گذاشته‌اند **توانمندسازی**؛ برای تمام برنامه‌هایی که در جهت توسعه و عدالت اجتماعی اجرا می‌کنند، چه در دولت چه بیرون از آن، باید توانمندسازی اتفاق بیفتد؛ یعنی اهالی منطقه را توانمند کنند برای حرکت در جهت رفع مشکل و حل مسئله. عضو یکی از گروه‌های جهادی می‌گفت: «سفر دوم به منطقه رفتیم و دیدیم دوباره معلم و بچه‌ها برگشته‌اند توی کپر. پرسیدیم: چرا مدرسه نوساز را رها کرده و برگشته‌اید روی زمین؟ جواب دادند: شیشه کلاس شکسته، منتظر بودیم بیاید تعمیرش کنید!» حواسمان باشد



چه مدرسه بسازیم چه کارگاه برگزار کنیم، قرار است بعد از ما عده‌ای از خود منطقه را با همان مهارت‌ها و حتی مهارت‌هایی بیشتر جای خودمان بگذاریم. این تغییر در نگرش و توانمندی باید جزء اهداف اصلی حرکت‌های گروهی یا فردی در مناطق محروم باشد.

دوست ظریفی می‌گفت: «اگر حواسمان بود و به جای یک کلاس کانکسی که تابستانش گرم و زمستانش سرد است، از دانش بومی برای ساخت کلاس استفاده می‌کردیم، هم حلقه اتصال دانش بومی و دانش روز را ایجاد کرده بودیم و هم میراث ارزنده پیشینیان را، که از اجزای همین فرهنگ بومی است، زنده و پویا نگه داشته بودیم.» این دانش بومی فقط مهارت ساخت و ساز نیست؛ داروهای گیاهی، مثل‌ها و مثل‌ها و تمام مؤلفه‌های فرهنگ، که کارکردهای برساختی خود را دارد، اجزای دانش بومی‌اند و برای حفظ آن‌ها باید حساس بود.

همه برای کدام یک؟

فکرش را بکنید که پنج گروه همگی برای کارگاه‌های آموزش معلمان در منطقه حضور داشته باشند و همگی بخواهند در حیطه آموزش ریاضی کار کنند؛ چه اتفاقی می‌افتد؟ تمام پنج‌شنبه - جمعه‌های معلمان را صرف حرف‌های تکراری و گاه متناقض می‌کنند. حال آنکه می‌شد اولویت‌بندی و تقسیم وظایف کرد تا هر گروه کارگاهی مطابق فهرست اولویت‌بندی نیازها ارائه کند. حالا مشکل سه تا شد؛ تهیه فهرست نیازها، اولویت‌بندی و از همه پیچیده‌تر، هماهنگی گروه‌های ناشناس با یکدیگر.

شاید هیچ گروهی نتواند این همه وقت به هماهنگی، تهیه فهرست و اولویت‌بندی اختصاص بدهد و از همه مهم‌تر، هر گروهی توانایی‌ها و ظرفیت کم‌رسانی متفاوتی دارد. به نظر می‌رسد یک راه‌حل این باشد که گروه‌ها خود را مقید کنند تا درباره فهرست اولویت‌بندی‌شده از مسئولان منطقه درخواست کمک کنند. دفعه اول و دوم و حتی سوم سفر بعید است مسئولی توانسته باشد فهرست اولویت‌بندی‌شده را آماده کند ولی یادمان باشد که ممارست و مداومت می‌تواند تغییر به سمت مطلوب ایجاد کند.

کمپین اینجا، کمپین آنجا، کمپین همه‌جا

در سال‌های اخیر، پیام‌های فراوانی در فضای مجازی دست به دست می‌شود تا همراهان بیشتری را برای کمک مالی به حرکت‌های مختلف همراه کند. تعداد زیاد این پیام‌ها از یک طرف، از حساسیت چشم‌ها و ذهن‌ها برای توجه به نیازهای دیگر هم‌وطنان می‌کاهد و جنبه عاطفی برای مشارکت در امر خیر را کمرنگ می‌کند و از طرف دیگر حساسیت نسبت به مناطق محروم و میزان مشارکت کم می‌شود. همچنین، رقابت رسانه‌ای برای جلب احساسات عمومی ایجاد می‌شود؛ فرد یا گروه تلاش می‌کند فیلم‌ها و عکس‌های بیشتری از مصادیق

محرومیت منتشر کند. در این فضای رسانه‌ای، دارایی‌های معنوی و حتی طبیعی منطقه محروم نادیده گرفته می‌شود؛ ویژگی‌های ممتاز فرهنگی، اخلاقی و داشته‌هایی چون رضایت از زندگی، مدارا، قناعت و ... همچنین عزت نفس منطقه و فرهنگش خدشه‌دار می‌شود و حس درماندگی و نداری میان بومی‌ها گسترش می‌یابد و نگاه‌های بیرونی به منطقه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. جمع‌آوری کمک با تحریک عواطف عمومی به قیمت پایمال کردن کدام عناصر، می‌ارزد؟

منطق یک منطقه

نمی‌دانم این عنوان چقدر گویای حرفی است که می‌خواهم بزنم ولی گاهی در میانه این رفت و آمدهای خیریه جهادی خدماتی ارائه می‌شود که با منطق حاکم بر مناسبات یک منطقه فاصله دارد. یک ناحیه روستایی را فرض کنیم که دشت‌های وسیع و زمین‌های پهناور و ارزان و بادهای محلی دارد اما بی‌آب است. مردم عشیره چه نیازی به سرویس بهداشتی دارند؛ وقتی فرهنگ غالب استفاده از دست‌شویی طبیعی (صحرايي) است؟ پنج سرویس بهداشتی چسبیده به هم در میدان‌گاه روستای کوچکی که فرهنگش حکم به عدم اختلاط زنان و مردان داده است؛ چه کاربردی دارد؟ آیا ساخت مدرسه چهار طبقه در روستایی که مدام با قطعی برق مواجه است و هواکش و آسانسور (به فرض تعبیه) در آنجا بلااستفاده می‌ماند، منطقی است؟ سرویس‌های بهداشتی چسبیده در فضای ساختمان چطور؟ نمی‌شود سقف‌ها را بالای

پنجره‌ها ادامه داد که کلاس وسط یک دشت پر آفتاب را بی‌نیاز از مهتابی و پرده‌های همیشه‌خراب کند؟

یادمان باشد همراه با سازه‌هایی که به یک منطقه می‌بریم، الزامات فناورانه یا فرهنگی‌اش را جا نگذاریم. حواسمان به منطق حاکم بر مناسبات منطقه باشد؛ مادی یا معنوی.

«خیر دزدی» اصطلاحی بود که در یکی از سفرها از مسئولان منطقه‌ای شنیدیم و فهمیدیم مهمانی‌های ناهار و شام در خانه‌های روستاها و شهرهای هم‌جوار، فرصتی برای رقابت میان ساکنان در جلب توجه گروه یا فرد خیر است؛ رقابت میان اهالی دو منطقه برای اینکه کمک‌ها را به سمت خاصی هدایت کنند. این هم آسیب دیگری بود که با حضور گروه‌های متعدد در منطقه شکل گرفته بود.

* بی‌نوشت

1. Endogenous Knowledge

حواسمان باشد
چه مدرسه
بسازیم چه کارگاه
برگزار کنیم،
قرار است بعد
از ما عده‌ای از
خود منطقه را با
همان مهارت‌ها و
حتی مهارت‌هایی
بیشتر جای
خودمان بگذاریم.
این تغییر
در نگرش و
توانمندی باید
جزء اهداف
اصلی حرکت‌های
گروهی یا فردی
در مناطق محروم
باشد